



۱۴۲۶

۱۱۴۰

تقدیر

تقدیر



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شکرگذشتت وزیر خان نکران

کیفیت تمشیل عجیب در چهار مجلس بیان شد با تمام میرسد

افراد اهل مجالس

وزیر خان نکران
 تاجر
 ساکن نکران
 زن بزرگ وزیر
 خواجه شمس وزیر
 بهتر وزیر
 ناظر وزیر
 چند نفر

میرزا حبیب
 حاجی صالح
 حکیم غم
 زیبا خانم
 حیدر
 کریم
 آقا بشیر
 قراشهای وزیر

بسم الله الرحمن الرحيم
 در چهار مجلس بیان شد
 کیفیت تمشیل عجیب
 در چهار مجلس بیان شد
 با تمام میرسد

تیمور آقا

نسا خانم

شعله خانم

آقا مسعود سیاه

خان

عزیز آقا

سلیم بیگ

قدیر بیگ

عازضین قرب خانم

صمد بیگ

فراش در خانم خان

عماد و نجاشی ولایت

پری خانم

رضا

غلامان

پسر برادر خان نسکران عاشق نسا خانم

خواهر زن وزیر معشوقه تیمور آقا

زن کوچک سوگلی وزیر که خواهر بزرگ نسا خانم است

خواجه وزیر

حاکم نسکران

پیش خدمت باشی خان

ایشیک آقا سنی خان

نایب در خانم

چهار نفر

چند نفر

چند نفر

مادر زن وزیر که با دختر کوچک نسا خانم خانم وزیر است

برادر رضا علی تیمور آقا

پنجاه نفر

مجلس اول

پنجاه سال قبل ازین کناره دریای خزر در شهر نسا کران خانم میرزا

نسا خانم
تیمور آقا
شعله خانم
آقا مسعود سیاه
خان
عزیز آقا
سلیم بیگ
قدیر بیگ
عازضین قرب خانم
صمد بیگ
فراش در خانم خان
عماد و نجاشی ولایت
پری خانم
رضا
غلامان
پسر برادر خان نسکران
خواهر زن وزیر معشوقه تیمور آقا
زن کوچک سوگلی وزیر که خواهر بزرگ نسا خانم است
خواجه وزیر
حاکم نسکران
پیش خدمت باشی خان
ایشیک آقا سنی خان
نایب در خانم
چهار نفر
چند نفر
چند نفر
مادر زن وزیر که با دختر کوچک نسا خانم خانم وزیر است
برادر رضا علی تیمور آقا
پنجاه نفر
مجلس اول
پنجاه سال قبل ازین کناره دریای خزر در شهر نسا کران خانم میرزا

کتابی در علم طب
 فروعی از فروع
 حاکم بن عیسی
 کتابی در علم طب
 فروعی از فروع
 حاکم بن عیسی

حاجی صالح نایب‌المراد دیگر برمی‌گردد، کاری ندارم. پول نقد
 می‌برم. ابریشم بخرم. برگردم. آقا، آقا، اگر اندازه نیم تنه معلوم
 می‌شد بسیار خوب بود. اینجا که بدوزند. شاید تنگ و کشاد بشود
 یا کوتاه و بلند بیاید. در خدمت کسر کار مقصود بشوم.
 وزیر - عیب ندارد قدری کشاد و بلند بدوزند. اگر اندازه
 نیاید، اینجا درست می‌کنند.

حاجی صالح - آقا، نمی‌شود. که پارچه‌اش را بخرم. دو که اش را
 هم بدهم بسیارند بیاورم اینجا هر کس که میخواهد بپوشد
 باندازه قدا و بپزند بدوزند.

وزیر - آخ، ای بنده خدا! شما عجب عادت کرده‌اید بزیاد گفتن
 و اظهار معرفت نمودن! مقصودت اینست من مطلب پوشیده را
 بیاخته آشکار بشنایم گویم! تو که نمیدانی اگر من آنرا اینجا بدهم ببرند
 بدوزند یک قبیله قال خواهیم افتاد؟ و چه اوقات تلخی خواهیم کشید؟

حاجی صالح - خیر، آقا، من چه میدانم؟
 وزیر - پس من لابد باید پیش از وقت ترا از مطلب خبردار کنم.
 تا بازار هم که رفتی، بهر کس سیدی شهرت بدی که وزیر بمن چنین
 چنان خدمت را جوع کرده است، آسایش را با حرام کنی، نگفتمی

فروعی از فروع
 حاکم بن عیسی
 کتابی در علم طب
 فروعی از فروع
 حاکم بن عیسی
 کتابی در علم طب
 فروعی از فروع
 حاکم بن عیسی

کتابی در علم طب
 فروعی از فروع
 حاکم بن عیسی

دیده بودم که در آن روز...
 حاجی صاحب...
 در آن وقت که...

سوده بختیم عزیز من مطلب ایست: دو ماه بعید نوروز مانده
 است زخواهرم چیزی غریبه در عید شعله خانم چشمم اگر اینجا بدستم
 بدوزند زبیا خانم بهم یک همچو چیزی خواهد خواست بگیرم واضح
 خرج است ربا و زیندگی ندارد در بگیرم از قال و قیل خلاص نخواهم
 شد هر روزه مایه در دسر و اوقات تلخی است.
 حاجی صالح آقا مگر وقتی که دوخته اشس را بخشیدی
 زبیا خانم دیگر مثل آن نخواهد خواست؟
 وزیر الله اکبر! عجب گیر میقتادیم! مرد که تو چه؟ تو بر چرمی
 گویند تو بره با نظور کن! وقت دادن خواهم گفت خواهرم زین
 بدایت خان رشتی این نیم شده را برای شعله خانم سو قات
 فرستاده است آن وقت زبیا خانم نمی تواند مرا مقصر کند
 این حرفها را اینجا بگسی گفته گفتند ما؟
 حاجی صالح خیر آقا من چه دارم سر شما فاش
 کنم؟ لایق رئیس من است؟
 وزیر بزرگ الله داده! برو امر خصی!
 [حاجی صالح تعظیم کرده از اطاق بیرون میرود]
 پشت سر آن زبیب خانم زرد آن در باب اطاق را

من این زمان در روز...
 حاجی صاحب...
 در آن وقت که...

دیده بودم که در آن روز...
 حاجی صاحب...
 در آن وقت که...

دیده بودم که در آن روز...
 حاجی صاحب...
 در آن وقت که...

اخذ کرده می شنید روز بزنش داد کشیده [آخ انردم]
 این غلبه اینجا چه می کند؟ پدر سوختها!
 زیبا خانم - {متعجب} من چه خبر دارم! چه میدانم غلبه
 اینجا چه می کند؟ هر وقت اینجا می آئی فحش و جنک براس من
 می آوری - نیم تنه ترا دگر می پوشد فحش را مال بشنوم!
 وزیر - فرآش! حیدر فرآش رازد بلیز با طاق آمده است
 بسینه میکند زیبا خانم رویش را پوشانیده، میرود بگوشه ای
 وزیر {خشناک} حیدر این غلبه میان اطلاق چه میکند؟
 حیدر فرآش - آقادم صبح اطلاق را جا رو میکردم، کریم
 بهتر غلبه دستش بود اینجا آمد ز قدر سه حرف زد بر گشت
 رفت معلوم می شود غلبه شش را اینجا گذاشته رفته است
 وزیر - آن بهتر و مسافر صد کن به بینم
 {فرآش می رود پی بهتر}
 الله اکبر! بهتر اطلاق من چه کار دارد؟ غلبه توی اطلاق من چه
 می کند؟ امروز از هر طرف اوقات تلخی براس من رو میدهد
 هر وقت من این اطلاق خراب شده می آیم بی خطر بر نمی گردم
 زیبا خانم - البته براسه اینکه شعله خانم اینجا نیست

اخذ کرده
 این غلبه
 زیبا خانم
 وزیر
 فرآش
 حیدر
 الله اکبر
 غلبه توی
 اطلاق من
 چه کار دارد
 غلبه شش
 را اینجا گذاشته
 رفته است
 مسافر صد کن
 به بینم
 غلبه توی
 اطلاق من
 چه کار دارد
 غلبه شش
 را اینجا گذاشته
 رفته است
 مسافر صد کن
 به بینم
 غلبه توی
 اطلاق من
 چه کار دارد
 غلبه شش
 را اینجا گذاشته
 رفته است
 مسافر صد کن
 به بینم

حالا که بچواست دیگر چرا اینجا میمانی؟ همیشه برو اطلاق شعله خام؛
 آفرایش و بهتر داخل می شوند؛
 وزیر: [با کمال تعجب] پسر، کریم! تو در اطلاق من چه کار
 داری؟ جاسه تو طویل است! بچ جرت با اطلاق من
 پامی گذاری؟ پدر سوخته!
 بهتر: آقا من یک دقیقه آمده بودم. از حیدر پرسیدم شما امروز
 سواری می شوید؟ پرسیدم زود هم بیرون رفتم.
 وزیر: پس این غلبه را چرا اینجا انداخته رفتی؟
 بهتر: غلبه دستم بود و اسبها جو بگیرنی کردم بیدارم
 فراموشم شد. اینجا مانده است.
 وزیر: بعد چرا نیامدی بری؟
 بهتر: هیچ عقلم نرسید که اینجا مانده است. از آن وقت
 تا حال سسم پی غلبه می گشتم.
 وزیر: [بمهر و بعد بغر آش] تو عقلت کجا بود در حرامزاده!
 حیدر: آقا بشیر ناظر را صدا کن؛ الان بیاید اینجا خوب و
 فلک را هم با خودت بیاور. سه نفر فرمایشم
 از بیرون بگو بیایند اینجا.

عقل من نرسید که اینجا مانده است
 از آن وقت تا حال سسم پی غلبه می گشتم
 فراموشم شد
 بعد چرا نیامدی بری
 تو عقلت کجا بود در حرامزاده
 ناظر را صدا کن
 فلک را هم با خودت بیاور
 از بیرون بگو بیایند اینجا

{ فرارشن میرود }

جهت { بنامی کند بزدیدن و گریه کنان می گوید }

آقا مرا تصدق بفرماید بشیرخان!

وزیر { بعیظ ملایم } نفست بگیر و پدر سنگ!

جهت { مشیون کن } آقا بقربانت شوم که خوردم اما

بقربانت بخش! غلط کرده ام با پدرم با مادرم با دیگر

برگزار اینجا نمی گذارم!

وزیر خسته شو تو خرا { در این اثنا آقا بشیر ناظر حیدر

فرارش یکدسته کوب زیر بخش گرفته با فلک و سر زخم

فرارش دیگر داخل می شوند سر فرو می آورند }

وزیر { بفرشان } بیند ازید ناظر را با امشرا فلک

کنید { فرایشها ناظر انداخته فلک را حاضر کرده پادشاه

فلک می کنند دو نفر فلک را می گیرند دو نفر چوب بر میدارند }

وزیر بزیند { فرایشهای زنند }

ناظر - آه آقا جان! دور سرت بگردم تقصیر

من چه چیز است مرا می زنند

وزیر { با عیظ اشاره کرده } این غلبه قوی اطاق من چو می کند

من چو می کند
وزیر { با عیظ اشاره کرده } این غلبه قوی اطاق من چو می کند
وزیر بزیند { فرایشهای زنند }
ناظر - آه آقا جان! دور سرت بگردم تقصیر
من چه چیز است مرا می زنند
وزیر { بفرشان } بیند ازید ناظر را با امشرا فلک
کنید { فرایشها ناظر انداخته فلک را حاضر کرده پادشاه
فلک می کنند دو نفر فلک را می گیرند دو نفر چوب بر میدارند }
وزیر { بفرشان } بیند ازید ناظر را با امشرا فلک
کنید { فرایشها ناظر انداخته فلک را حاضر کرده پادشاه
فلک می کنند دو نفر فلک را می گیرند دو نفر چوب بر میدارند }
وزیر بزیند { فرایشهای زنند }
ناظر - آه آقا جان! دور سرت بگردم تقصیر
من چه چیز است مرا می زنند
وزیر { با عیظ اشاره کرده } این غلبه قوی اطاق من چو می کند

فلک عیظ
وزیر
ناظر
پادشاه
امشرا
بشیر ناظر حیدر

من از کجای تو انم مثل شما بشوم؟

وزیر { بقرا شهباز }

بزمیندا

ناظر آقا قربان سرتا این دفعه مرا تصدق بفرما!

دیگر برگزینچو عمل نخواهد شد!

وزیر بسیار خوب، حالا که شرط کرده و اکید باین است

آقا بشیر این دفعه را بخشیدمت تا اگر من بعد دوباره آقا

من غلبه دیده شود خودت را گشته بدان!

ناظر { پاشده } بلی، خاطر جمع باشد!

وزیر ده بروید.

جهتره { آهسته } خدا باشکر!

{ پیش از همه غریبش را برداشته می برد سایرین

تیر پشت سبزه می روند }

{ پروه می افتد }

مجلس دوم

{ واقع می شود در اطاق شعله خانم }

یتیمور آقا { بانسا خانم رو برد ایستاده اند } بگو به منم

چه باید کرد. وزیر چه خیالی است افتاده است؟ مگر من مرده ام

من از کجای تو انم مثل شما بشوم؟
بقرا شهباز
بزمیندا
بقربان سرتا این دفعه مرا تصدق بفرما!
دیگر برگزینچو عمل نخواهد شد!
بسیار خوب، حالا که شرط کرده و اکید باین است
این دفعه را بخشیدمت تا اگر من بعد دوباره آقا
من غلبه دیده شود خودت را گشته بدان!
{ پاشده } بلی، خاطر جمع باشد!
ده بروید.
آهسته خدا باشکر!
پیش از همه غریبش را برداشته می برد سایرین
تیر پشت سبزه می روند
پروه می افتد
مجلس دوم
{ واقع می شود در اطاق شعله خانم }
یتیمور آقا { بانسا خانم رو برد ایستاده اند } بگو به منم
چه باید کرد. وزیر چه خیالی است افتاده است؟ مگر من مرده ام

تیمور آقا - بحرف او نیست میرزای مرا بیرون کند! تک پدم
 کورش کند در حق من اینطور بد خیال شده است! انشاء الله
 همه تدبیر او را بهم زده بمطلب خود میرسم اما شما هم راست میگویند
 وزیر نباید بنوز میل مارا بفرستد. شعله خانم کجاست؟ پاره حرفها
 دیشتم بگویش

نسا خانم - اُطاق مادرم است.
 تیمور آقا - نمی شود بروی صد اشش کنی اینجا؟
 نسا خانم - مادرم خانه نیست. برود برویم اینجا.
 تیمور آقا - خوب برویم اینجا! { برود میروند. بعد }
 زیبا خانم - { داخل اطاق شده } ای گناه! آخر کارت را
 بجای رسانده که کیز عرافش بدی بسپرم بغرستی! وزیر ترا
 بچو لار کرده است؟ ای بیند اُطاق کسی است. اینطرف آنطرف
 نگاه کرده! آخ! این قهقهه باز بدینی کجارفته است! خانه وزیر خوا
 بشود که آخرم اباین روز ماندخت! { میخوابد برگردد صد
 مرد شنیده. تکان خورده می نشیند } ای وای! صدای مرد
 بیگانه میآید! ای وای! حالا از در داخل خواهد شد! چکنم؟
 نمی توانم بیرون بروم! ای وای! چه خاک بسم بریزم!

کوفت بود...
 وندم زای...
 نسا خانم...
 تیمور آقا...
 زیبا خانم...
 وزیر...
 صد اشش...
 اُطاق...
 بدی...
 بچو لار...
 ای بیند...
 این قهقهه...
 کجارفته...
 ای وای...
 حالا از در...
 خواهد شد...
 چکنم...
 نمی توانم...
 بیرون بروم...
 ای وای...
 چه خاک...
 بسم بریزم!

این طرف آن طرف میگردد پشت پرده پنهان میشود و بعد تیمور آقا
و شعله خانم داخل میشوند

تیمور آقا - مادرت چه زود برگشت از حمام انگذاشت اطاق
او حرف بز نیم اینجا مناسب نبود حرف خیلی داشتتم ای شو
که وزیر بسیار اینجا؟

شعله خانم - خاطر جمع باشد وزیر نمیتواند امروز اینجا بیاید
تیمور آقا - پس ایمنی تواند؟

شعله خانم - از برای آنکه امروز نوبت اطاق زیبای خانم است
از ترس شیطا و شیط و کوفی گری او هرگز جرئت نخواهد کرد اینجا بیاید

تیمور آقا - ای حرف حسابی است اما تنها با احتمال ای حرف خاطر جمع
نمی توان شد باز باید احتیاط را از دست نداد بلکه یکبار سر زده داخل شو

شعله خانم - آسوده باشید بنیسا خانم گفته ام توی دلان نشینید
اگر وزیر پیدا شد بیاید زود ما را خبر کند مگر می ترسی؟

تیمور آقا - نه من چرا می ترسم؟ از که ترسم؟ من از آن آو هجا
نیستم از کسی ترسم! اما بچندین جهت نمی خواهم وزیرم اینجا بیاید

برو در بخان خبر بده اول بعضی فکر دارم باید آتبار تمام بکنم
شعله خانم - البته باید وزیر را بشکار ما را آتبار اگر نه بخان میگویی

بگفت سولور آن
عده نگذاشت
روی او تکیه می نمود
بگویم این وقت
بسیار گریه می نمود
بسیار حالت شایسته
شعله این حرف را
است این حرف را
بگفت چه می گوید
با خيال با خوار
شعله با یکبار
بسیار یکبار
عده از کس که
بگفتی کلام
بگفتن جهت
بسیار نرسد
خبر بده

آنوقت دیگر خبر بسیار باقی باکری! [در خیال نسا خانم سرش را تکان داد]
ای رمان! وزیر آمد!

شعله خانم [مضطرب شده دم در رفته نگاه میکند] ای امان!
وزیر یکر است بکیت در اطاق مای آید. اما تیمور آقا. دیگر نه پای سخن
واری رونه جای ماندن!

تیمور آقا پس تکلیف چیست؟ چه باید کرد؟ بلکه اینجا بودن مرا کسی
باو گفته باشد. بخدا هر کس اینجا آمدن مرا باو گفته باشد با این خنجر

شکمش را سوزه گ می کنم. [دست بخنجرش می برد]
شعله خانم ای بابم. حالا وقت حرف زدن نیست. بیای برو
پشت این پرده. ببینم می توانم بیک طوری برگردانمش
[دست پاچه میرود پشت پرده]

وزیر [نگان ننگان داخل اطاق شده] شعله خانم در چه کاری
احوال خوش است؟

شعله خانم الحمد لله! از دولت ششما احوال من که همیشه خوبست
احوال شما چه طور است؟ خیلی عجیب است امروز اینجا تشریف آورده آید
باز چه طور شده است که همچو میلنگی؟ ابروت را چو کج کرده؟ خدا بد ندهد!
وزیر آخ! امروز کاری بر من آمده که گو و پیرن برگزینم نمیرسد!

شعله خانم ای رمان! وزیر آمد!
شعله خانم [مضطرب شده دم در رفته نگاه میکند] ای امان!
وزیر یکر است بکیت در اطاق مای آید. اما تیمور آقا. دیگر نه پای سخن
واری رونه جای ماندن!
تیمور آقا پس تکلیف چیست؟ چه باید کرد؟ بلکه اینجا بودن مرا کسی
باو گفته باشد. بخدا هر کس اینجا آمدن مرا باو گفته باشد با این خنجر
شکمش را سوزه گ می کنم. [دست بخنجرش می برد]
شعله خانم ای بابم. حالا وقت حرف زدن نیست. بیای برو
پشت این پرده. ببینم می توانم بیک طوری برگردانمش
[دست پاچه میرود پشت پرده]
وزیر [نگان ننگان داخل اطاق شده] شعله خانم در چه کاری
احوال خوش است؟
شعله خانم الحمد لله! از دولت ششما احوال من که همیشه خوبست
احوال شما چه طور است؟ خیلی عجیب است امروز اینجا تشریف آورده آید
باز چه طور شده است که همچو میلنگی؟ ابروت را چو کج کرده؟ خدا بد ندهد!
وزیر آخ! امروز کاری بر من آمده که گو و پیرن برگزینم نمیرسد!

شعله خانم ای رمان! وزیر آمد!
شعله خانم [مضطرب شده دم در رفته نگاه میکند] ای امان!
وزیر یکر است بکیت در اطاق مای آید. اما تیمور آقا. دیگر نه پای سخن
واری رونه جای ماندن!

اوقاتم مثل سنگ تلخ است. آغا مسعود برور یک قهوه پز بیار.
 {خواجہ مسعود سر فرود آورده میرود.}
 شعله خام بفرمایند ابه بینم چه کاری سرتان آمده! آقا خیر
 شاید گفتنش طول بکشد، اسباب زحمت شما باشد؟
 وزیر خیر طولی ندارد، این بود که امروز با چند نفر از بزرگان حضور
 خان نشسته بودیم، از قوت تیمور آقا صحبت شد، همه گفتند در همه
 نگران بزور تیمور آقا کسی بهم نرسد، خان هم تصدیق نمود، من
 اتکار کردم گفتم تیمور آقا بیسج زور ندارد، هر چند در عید ماه روزه
 چند نفر زمین زد، اما همه بچه محم بودند، تیمور آقا حضور ایستاده بود
 خان حرف مرا قبول نکرده، گفت شما بچه دلیل ثابت میکنی؟ جواب
 دادم که لایق شان من نیست، و الا درین بچاه سالگی، با تیمور آقا
 کشتی میگر فتم، زمینش می زورم میدیدید، خان هم که همیشه این
 قبیل کار را شوق دارد، فرمود حکما باید با تیمور آقا کشتی بگیرم، منم
 چاره ندیده، پاشدم، دست هم گرفتم، ز غیرت بمن زور آورده، زور فتم
 نگذشته تیمور آقا را پیش نگ کشیدم، دیگر رسید انم چه طور زمینش
 زده ام، که طفل بچاره بی حس افتاده، روسه زمین نقش بست، این
 قدر شد، که بعد از نیم ساعت حال آمد، الزور استخوان کرم ضرب

عنه نفرایند از شرف
 هاد بشید اور کور اسک
 خیر زمین اسک بخت
 شد گفتگو کاناد
 خاره هوار اسک
 تصدیق نمودن جان
 قال با سده امود
 نشان کا مینامو
 بپوز میو اسک
 عه کله شتابان
 بی حکم نان کده
 بشد هم بین کور هوار
 عه وقتش عه
 کله اسک ان پیشنگ
 کشیدن قال با صبا
 کشتی کوه وقت پوزون
 عه
 کی عادت بجا اسک
 روی زمین نقش بست
 فرش زمین بگور اسک
 حال کوه بون بی اسک
 عه از قدر کوشش اسک
 عه کله سب اسک

خوردن به شدت درونی کند. از اینجمله است نمی توانم درست راه بروم
 شعله خانم { خندان شده } ایمر و عزیز این چه کاریست کرده بلکه
 بچگانه مردم می افتاد می مرد روزگار مادرش سیاه می شد
 وزیر بیلی خودم بهم خیلی پشیمان شدم اما چه فائده { همچو اتفاق افتاد
 شعله خانم خوب! پس بچاره بنام بخار روی زمین مانند تو باشی
 آمدی بهت را این نشان بدی؟
 وزیر خیر فرشتهها کول گرفتند بردند پیش درشس { از این حرفها
 تیمور قانعی تواند از خنده خود زواری کند این می خندد وزیر زود پناه
 شده می رود پرده را بلند کرده زریبا خانم و تیمور آقا را پشت پرده دید
 ماتش تی برد شعله خانم هم از دیدن زریبا خانم متحیر می ماند {
 وزیر سبحان الله! این دیگر چه اوضاعی است { دروش را
 به تیمور آقا کرده فریاد میزند } آقا! شمار اینجا چه می کنید { تیمور آقا
 سرش را پایین می اندازد باز وزیر { آخر بگو به منم! شما کجا اینجا
 چه می کردی؟ کارت چه بود! تیمور آقا جواب نمی دهد از پشت پرده
 بیرون آمده سرش را پایین انداخته می خواهد برود {
 وزیر { باز دروش را گرفته } نمی گذارم بروی تا گوی اینجا چه می کردی به بگو
 تیمور آقا { باز دروش را نگاه نداد } دلیل کن!

شعله خانم که در این حالت بود
 وزیر را نگاه می کرد
 تیمور آقا که در این حالت بود
 وزیر را نگاه می کرد
 شعله خانم که در این حالت بود
 وزیر را نگاه می کرد
 تیمور آقا که در این حالت بود
 وزیر را نگاه می کرد

وزیر [سخت تر چسبیده] محال است! یعنی گذارم بروی تا جوهر را
 ندی. { تیمور آقا، تنگ آمده با یک دست پشت گردنش چسبیده با دست
 دیگر پاچه اش را گرفته از زمین بلند کرده میبازد از روش در وسط اطراف
 مثل پلاس پن شده زود از در بیرون جسته میرود. }
 وزیر - { بعد از لمح حال آمده رو بر سیا خانم کرده. } ای لونه! دیگر
 این چه بلاست بود سبب من آوردی؟
 ز سیا خانم - مگر من بهتر آوردم؟ بمن چه دخل دارم ای
 بیچاره، از کجا خبر داری؟
 وزیر - { خشمناک } نفست بگیر و لکاته از زبان ریخته کن! دیگر
 شناختت این همه بزرگیها کار خودت بوده است. انشاء الله خدمت می
 ز سیا خانم - ای بیچاره! آخر بگو! به بیم برای چه خدمت من
 میرسی؟ خلاف شمع کردم؟ فاسق گردتم؟ خانه کسی رفتم؟
 وزوی کردم؟ چیزی کردم؟ چه کردم؟
 وزیر - سیطره دیگر میخواهی چه بکنی؟ بالا ترا از اینک با بچه کردن
 کلفتی پشت پرده دیدمت!
 ز سیا خانم - ای بیچاره! از زنت شعله خانم پرس که کوم
 بیگانه توی اطاعتش چه میکرد؟

جسید...
 تیمور آقا...
 سیا خانم...
 وزیر...
 بیچاره...
 خشمناک...
 شناختت...
 ز سیا خانم...
 میرسی...
 وزوی...
 وزیر...
 کلفتی...
 ز سیا خانم...
 بیگانه...

سلف...
 سلف...
 سلف...
 سلف...

وزیر ای کوئی! اول تو خودت جواب مرا بده: که بانا محرم
 پشت یک پرده چه می کردی؟
 زیبا خانم: بسیار خوب ز اول من میگویم. بعدا بگوید ز
 به منم چه خواهد گفت. زنت، شعله خانم، کینز را بخش داده بود من
 آمده بودم پرسم چرا پاپا با اندازه گلیمت دراز نمیکنی؟ کینز من نان
 خور تو که نیست! چرا بخشش میدی؟ آدم دیدم نیست میخواستم
 برگردم دیدم شعله خانم با مردی صحبت کنان. از آنسر و بطرف
 اطلاق میاید. دست پاچه شدم، نتوانستم بیرون بروم. رفتم
 پشت پرده. قایم شدم به منم اینبا چه خواهند کرد بعد جرات کنم
 علی الخصوص که سر برهنه بودم نمی توانستم رو دانه پیش روی نامحرم
 و ایستم. اتفاقا شمار رسیدید. وقتیکه نزدیکتر شدمی آنهم چاره ندیدید
 خواست از شمار و پنهان کند. آمد پشت پرده. قایم شد تا تو بزوی
 وزیر اگر راست میگوئی چرا آنوقت بیرون نیامدی مرا خبر کنی؟
 زیبا خانم: مگر توانستم بیرون نیامدم؟ می گفت حرف نزدی
 خجرا تا دستت توی دلت فرو می کنم!
 وزیر: [تاملی کرده. رو بشعله خانم میکند] شعله راستش را
 بگو: این آدم پیشش تو آمده بود؟

کول جان از کتبی
 کسی تا نامحرم
 اینی تا بوینه
 شعله خانم ترکت
 کمال است میگویم
 کینز من نان
 بافتن بوی دراز
 کنان بی طرف
 جوی بعه از آن
 اس طرف است
 دست پاچه شدم
 بیرون و مغفول
 قایم شدم
 خجرا تا دستت
 کول جان از کتبی
 کسی تا نامحرم
 اینی تا بوینه
 شعله خانم ترکت
 کمال است میگویم
 کینز من نان
 بافتن بوی دراز
 کنان بی طرف
 جوی بعه از آن
 اس طرف است
 دست پاچه شدم
 بیرون و مغفول
 قایم شدم
 خجرا تا دستت
 کول جان از کتبی
 کسی تا نامحرم
 اینی تا بوینه
 شعله خانم ترکت
 کمال است میگویم
 کینز من نان
 بافتن بوی دراز
 کنان بی طرف
 جوی بعه از آن
 اس طرف است
 دست پاچه شدم
 بیرون و مغفول
 قایم شدم
 خجرا تا دستت

بگفت تا من
 کول جان از کتبی
 کسی تا نامحرم
 اینی تا بوینه
 شعله خانم ترکت
 کمال است میگویم
 کینز من نان
 بافتن بوی دراز
 کنان بی طرف
 جوی بعه از آن
 اس طرف است
 دست پاچه شدم
 بیرون و مغفول
 قایم شدم
 خجرا تا دستت

شعله خام این زن شمار مثل طوطی اول گفتن ویر زدن دروغ
 گفتن را عادت دارد اما من آنقدر که را برگزندیده اسم نهی شناسمش
 وزیر چنانی شناسی تیمور آقا را ندیده؟ چنین خوبی شناسیش
 شعله خام تیمور آقا اینجا چه میکرد؟ نظر تیمور آقا را شکار میشدش
 زده میشد از شش نفر مستاده؟

وزیر: ای فضول! حرف مرا جواب بده. پس از این ترا
 تیمور آقا پیش خود نگه دارد؟

شعله خام: خیر بخشد تیمور آقا از پیش من می آمد مرا باو یکجا
 می بود زیرا با خانم بد نیست زیرا امروز تمام رفته ام: خیال کرده است
 اطلاق هر جنائی اقاد در خواسته است معشوقش بیاید درو خوب
 مشغول خوشگذرانی بشود. چونکه امروز نوبه اطلاق او بود که شما
 تشریف بر باد نتوانست است اطلاق خودش ببرد. اتفاقاً حمام آب
 نه داشت ما هم بخيال بر شتیم آمدیم خانه ما که بچرخ رسیده ایم جوانست
 اند پیش روی مادر بروند هر دو رفته اند پشت پرده هم عیش و نوش
 کرده باشند و هم قایم شده باشند تا دقیقه من بیرونی جا برودم
 فرصت گیر بیاورند در روند. راستش نیست محفلات را بهرست جمع
 کن در بگر این بجای کول مخور در باره من ناحق بدگمان مباش

کتابخانه
 شماره
 تاریخ
 کلاس
 شماره
 تاریخ
 کلاس
 شماره
 تاریخ
 کلاس
 شماره
 تاریخ
 کلاس